



الهیات عملی و رنج بشری: پیش‌نهاد سیمون وی

مجتبی اعتمادی‌نیا^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵

چکیده

پرسش از معناداری و چرایی وجود رنج و چگونگی مواجهه با آن، به مثابه یکی از دغدغه‌های جدی در حوزه الهیات عملی، سیمون وی، فیلسوف، الهی‌دان، عارف و مبارز فرانسوی را بر آن داشته تا در این باب نظریه ویژه‌ای پیش‌نهد که بر اساس آن آفرینش نوعی و نهادگی و انصراف خداوند از طبیعت است. خدا همه هستی ما را، غیر از حقیقت ازلی روحمان، در دستان ضرورت بی‌رحم ماده و خشونت شیطان و نهادده است. از این رو، آفرینش در نگاه «وی» نه خوب است و نه بد، بلکه «ضروری» است. بنابراین، اولین گام برای درک و کنار آمدن با چرایی رنجی که در این جهان دچار آنیم، فهم بی‌معنایی این چرایی است. این جهان بر مدار ضرورت می‌چرخد و ضرورت به اراده خداوند «سازوکاری کور و گر» است و خداوند در این میان، با اراده خود، بی‌طرف باقی می‌ماند. اما از سویی دیگر، به این ضرورت می‌توان عشق ورزید و بهترین انتخاب در مواجهه با امری که ما هیچ اختیاری در قبال پذیرش یا عدم‌پذیرش آن نداریم، همین است. سیمون وی بر آن بود که آدمی اگر به بی‌طرفی خداوند و حضور قاهرانه ضرورت در این عالم تسلیم شود، زیبایی جهان اندک‌اندک برای او رخ می‌نماید. «وی» عقیده داشت که میان «رنج» و «محنت» تفاوتی مهم وجود دارد. در این میان، رنج عمدتاً ناظر به امور جسمانی است و محنت، به رغم آنکه از رنج انفکاک‌ناپذیر است، در ژرفای روح رسوخ می‌کند. از این منظر، محنت نوعی ریشه‌کن شدن زندگی و معادل کمابیش تخفیف‌یافته مرگ و فروستگی تمام‌عیار ساحت امید است که به جای رهایی از آن باید خود را در آن به اضمحلال کشانید.

کلیدواژه‌ها

سیمون وی، رنج، محنت، ضرورت

۱. استادیار گروه معارف، دانشگاه فرهنگیان، البرز، ایران. (etemadina@gmail.com)



Practical Theology and Human Suffering: A Suggestion from Simon Weil

Mojtaba Etemadinia¹

Reception Date: 2022/02/24

Acceptance Date: 2022/05/05

Abstract

The questions of why suffering exists, what its meaning is, and how we should deal with it, are among the most serious concerns in the field of practical theology which prompted Simon Weil, the French philosopher, theologian, mystic, and fighter, to put forward a special theory in this regard, according to which, creation is a kind of abandonment and withdrawal of God from nature. God has placed our whole being in the hands of the cruel necessity of matter and the violence of Satan, except for the eternal truth of our souls. Thus, in Weil's view, creation is neither good nor bad; It is "necessary." Therefore, the first step to understanding and coping with the cause of our suffering in this world is to understand the meaninglessness of this cause. This world revolves around necessity, and necessity is a "blind and deaf mechanism" by the will of God, and in the meantime, God, by His will, remains neutral. But on the other hand, this necessity can be loved, and this is the best choice in the face of something for which we have no choice to accept or reject. Simon Weil believed that if a person surrenders to the neutrality of God and the coercive presence of necessity in this world, the beauty of the world will gradually appear to him. She believed that there was an important difference between "suffering" and "affliction." Suffering is primarily concerned with the physical aspect, and affliction, though inseparable from suffering, penetrates deep into the soul. From this point of view, affliction is a kind of uprooting of life and the more or less attenuated equivalent of death and the complete cessation of hope, in which, instead of getting rid of it, you have to destroy yourself.

Keywords

Simon Weil, Suffering, Affliction, Necessity

1. Assistant Professor at Department of Knowledge, Hakim Ferdowsi Campus, Farhangian University, Alborz, Iran. (etemadinia@gmail.com)

۱. مقدمه

تأمل الهیاتی در باب وجوه و مشکلات عملی زندگی بشری اصلی‌ترین رسالت الهی‌دانان در حیطه الهیات عملی است. آزرده‌گی ناشی از رنج‌های مکرر، پُربسامد و طاقت‌فرسا، به مثابه یکی از دشواری‌های عملی زندگی، همواره نزد فیلسوفان و الهی‌دانان به نحوی‌گزنده پرسش‌برانگیز جلوه کرده است. یکی از کسانی که در این باره به تأمل و ارائه راهکار پرداخته خانم سیمون وی (۱۹۰۹-۱۹۴۳) فیلسوف، الهی‌دان، عارف و مبارز فرانسوی است. او از شخصیت‌های بسیار کم‌نظیر و جامع‌الاطرافی است که توانسته است طی عمر بسیار کوتاه خود، که در بستر فراگیرترین تنش‌های بین‌المللی قرن بیستم سپری شد، آثاری متنوع و متفاوت و تأمل‌برانگیز در تاریخ دانش و معنویت بشری از خود به یادگار گذارد. تسلط تحسین‌برانگیز سیمون وی در حوزه‌هایی نظیر فرهنگ یونان باستان و ادیان هند و الهیات مسیحی و یهودی موجب شده است آثار او آمیزه‌ای از تاریخ، فلسفه، الهیات و عرفان باشد.

۲. الهیات محنت

یکی از درون‌مایه‌های بنیادین در فهم الهیات سیمون وی، که می‌توان آن را «الهیات محنت» نیز نامید، درک معنای «رنج» است. «وی» معتقد بود اغلب انسان‌ها از معنای رنج و محنتی که در این دنیا بر آنها عارض می‌شود درکی عمیق ندارند. این به سبب آن است که آنها درک درستی از حقیقت و بایسته‌های این جهان ندارند. او در تبیین این جنبه از الهیات خود از دو مفهوم «ثقل»^۱ و «ضرورت»^۲ بهره می‌جست که یادآور علاقه دائمی او به ریاضیات و علوم تجربی است. او در این باره عقیده داشت: «همه حرکات طبیعی روح توسط قوانینی شبیه قوانین ثقل فیزیکی ضبط و مهار می‌شوند» (Weil 2002, 1). این قانون اخلاقی ثقل رفتار روح را تعیین می‌بخشد و موجب می‌شود روح صرفاً مطابق الگوهای از پیش تعیین‌شده عمل کند؛ مگر این که خداوند در این میان مداخله کند. بر اساس این قانون، روح به جای توجه به خداوند معطوف ارزش‌ها و نیازهای مادی و اجتماعی می‌شود. اما همان‌طور که در جهان مادی قانون ثقل یگانه قانون مؤثر در رتق و فتق امور عالم نیست و عوامل دیگری نیز تأثیرگذار هستند، در جهان اخلاقی نیز تنها ثقل اخلاقی منشأ اثر نیست، بلکه نیروی دیگری در برابر آن وجود دارد که روح آدمی را به سوی تعالی سوق می‌دهد و آن عبارت است از «نور» یا «لطف»^۳.

در نتیجه، «ثقل» لازمه ماهیت طبیعی و این جهانی ما بوده و، در برابر آن، «لطف» ناظر به ساحت فراطبیعی ما آدمیان است. اما این دو، در عین تقابل مفرط، در موضوع عشق با یکدیگر تعامل و ترابط دارند. هر یک از ما از آن رو که عناصر رحمت الهی در جانمان به ودیعت نهاده شده است، می‌توانیم بر خواسته‌ها و گرایش‌های مخرب بخش طبیعی وجودمان غلبه کنیم. بنابراین، انسان‌ها می‌توانند صرفاً متأثر از قوانین ثقل اخلاقی نباشند (گرچه در این باره کاملاً مختارند) و در عوض همانند گیاهی که در پی نور رو به بالا حرکت می‌کند، تعالی یابند.

سیمون وی جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم (و ما صرفاً ذره‌ای خرد در آن به شمار می‌رویم) حدفاصل میان خداوند و خود او می‌داند. این جهان را عشق تعبیه کرده است. هر یک از ما نقطه‌ای در این حدفاصلیم. فضا و زمان و مکانیسم حاکم بر ماده متن این فاصله به شمار می‌رود. شرّ در منظر «وی» صرفاً همین مکانیسم حاکم بر ماده است؛ اما در آن هنگام که لطف خداوند در سویدای آدمی سریان می‌یابد و از آنجا بر تمام هستی او پرتو می‌افکند، او قادر است تا بدون نقض هیچ یک از قوانین طبیعت، حتی بر روی آب نیز گام بردارد. «وی» معتقد است از آن زمان که انسان از خداوند فاصله می‌گیرد، به آسانی تسلیم قانون ثقل طبیعت می‌شود. پس از این، او می‌انگارد که توانایی تصمیم‌گیری و انتخاب دارد، غافل از آن که در این حالت او صرفاً شیئی منجمد است. سیمون وی بر آن است که اگر ما جامعه انسانی را بررسی کنیم خواهیم دید که هر جا برکت نور الهی حضور ندارد، همه چیز مقهور قوانین کور مکانیکی است و این قوانین چیزی جز متن ضوابط قانون ثقل نیست (Weil 1959, 127-8).

یکی دیگر از مفاهیم خاص سیمون وی در تبیین رنج موجود در این جهان، مفهوم «ضرورت» است. او ضرورت را از یک سو مبین خشونت بی‌رحمانه و بی‌ملاحظه زندگی می‌داند و از سوی دیگر آن را ناظر به واقعیت جهان خداساخته‌ای می‌داند که ما را به اطاعت از او (خداوند) فرامی‌خواند (پلنت ۱۳۸۲، ۸۶). به همین سبب، «وی» معتقد است خدا هیچ‌گاه از طریق مشیت خود در این جهان عمل نمی‌کند، بلکه آفرینش نوعی وانهادگی و انصراف خداوند از طبیعت است (Perrin & Thibon 2003, 39). خدا همه هستی ما را، غیر از حقیقت ازلی روحمان، در «دستان ضرورت بی‌رحم ماده و خشونت شیطان» وانهادده است.

از این رو، آفرینش در نگاه «وی» نه خوب است و نه بد، بلکه ضروری است. بنابراین، اولین گام برای درک و کنار آمدن با چرایی رنجی که در این جهان دچار آنیم، فهم

بی‌معنایی این چرایی است. این جهان بر مدار ضرورت می‌چرخد و ضرورت به اراده‌ی خداوند «سازوکاری کور و کر» است و خداوند در این میان، با اراده‌ی خود، بی‌طرف باقی می‌ماند. اما از سویی دیگر، به این ضرورت می‌توان عشق ورزید و بهترین انتخاب در مواجهه با امری که ما هیچ اختیاری در قبال پذیرش یا عدم‌پذیرش آن نداریم همین است. ما گریزی از این نداریم که صرفاً از طریق ضرورت عمل کنیم، پس بهترین واکنش در برابر آن عشق ورزیدن به آن است. سیمون وی بر آن بود که آدمی اگر به بی‌طرفی خداوند و حضور قاهرانه‌ی ضرورت در این عالم تسلیم شود، زیبایی جهان اندکاندک برای او رخ می‌نماید: «زیبایی جهان هنگامی پدیدار می‌شود که ما بفهمیم که جوهر عالم ضرورت است و جوهر ضرورت اطاعت از عشقی کاملاً عاقلانه است. عالمی که ما ذره‌ای از آنیم، گوهر دیگری جز مطیع بودن ندارد» (پلنت ۱۳۸۲، ۹۱).

«وی» عقیده داشت که میان «رنج»^۵ و «محنت»^۶ تفاوتی مهم وجود دارد. در این میان، رنج عمدتاً ناظر به امور جسمانی است و محنت، به رغم این که از رنج انفکاک‌ناپذیر است، در ژرفای روح رسوخ می‌کند. از این منظر، محنت «نوعی ریشه‌کن شدن زندگی، معادل کمابیش تخفیف‌یافته‌ی مرگ» است،^۷ که امری تمام‌عیار به شمار می‌رود. محنت برای سیمون وی موهبتی گران‌سنگ است که به جای رهایی از آن باید خود را در آن به اضمحلال کشانید: «ما باید نه در پی رهایی از محنت و نه در جست‌وجوی تقلیل آن باشیم، بلکه باید با بهره‌مندی از آن، خدشه‌ناپذیرتر باقی بمانیم». از این رو، «وی» عظمت بی‌کران مسیحیت را در این می‌بیند که به جای ارائه‌ی راهکاری ماوراءالطبیعی برای علاج رنج و محنت در پی بهره‌مندی ماوراءالطبیعی از آن است (Weil 2002, 81).

«وی» معتقد بود که محنت تمام‌عیار امری به شدت کمیاب در زندگی انسان به شمار می‌رود، چرا که در اغلب رنج‌هایی که بر ما مستولی می‌شود نوعی روزنه‌ی امید همواره وجود دارد، حال آن که محنت فروبستگی تمام‌عیار ساحت امید است. در نگاه سیمون وی، به صلیب کشیده شدن مسیح یکی از برجسته‌ترین مصادیق محنتی تمام‌عیار است، چه آن که مسیح در آخرین لحظات بر فراز صلیب باور کرده بود که پدر او را وانهاده است (Weil 1959, 210). خداوند به این ترتیب می‌خواست طعم محنت واقعی را به او بچشاند و نامرئی‌ترین رشته‌های تعلق و امید را از او بگسلد و او را برای همیشه کاملاً از آن خود کند. بر این اساس، «وی» معتقد بود که حقیقت مسیحیت چیزی جز تلقی شایسته از معنای محنت نیست.

محنت به خودی خود هیچ ارزش و موهبتی ندارد، بلکه آنچه مایه‌رهایی آدمی و به تعبیر سیمون وی «کلید مسیحیت» است شناخت ماهیت و خاستگاه حقیقی محنت است. محنت تجلیل‌گاه ضرورت کور و وحشی حاکم بر جهان ماست که هیچ یک از ما گریزی از آن نخواهیم داشت. رستگاری ما آدمیان در گرو مواجهه عاشقانه با محنت است. «وی» معتقد است محنت طاق‌ت فرسا آدمی را به شیء بدل کرده است و انسانیت او را مضمحل می‌کند. اما در این میان، معجزه عشق همواره می‌تواند این کرامت و شأن انسانی از دست‌رفته را به فرد محنت‌زده بازگرداند (پلنت ۱۳۸۲، ۱۰۵).

۳. نتیجه‌گیری

بر مبنای چنین پیش‌فرض‌هایی، «وی» بر آن است که وجود شرّ در این جهان نه تنها به واقعیت وجود خداوند پهلو نمی‌زند، بلکه خداوند را در حاقّ واقعش می‌نمایاند. خداوند نه تنها ما آدمیان را به تسلیم و پذیرش عاشقانه ضرورت حاکم بر جهان فراخوانده، بلکه خود در این راه پیش‌قدم شده است (پلنت ۱۳۸۲، ۹۷). در ماجرای به صلیب کشیده شدن مسیح، خداوند مشتاق بود تا در قالب عیسی به محنت تسلیم شود و عشق بی‌پایان خود را به جهان به اثبات برساند. خداوند بر فراز صلیب با محدودیتی خودخواسته، قدرت خویش را به صورت موقت از کف می‌دهد تا مجالی برای بروز متعالی‌ترین مرتبه عشق فراهم آورد.

رنج مفرط یا همان محنت که شامل همه اقسام دردهای جسمانی و روحانی و محنت‌های جمعی در ساحت اجتماع است، به مثابه میخی در سویدای روح آدمی نفوذ می‌کند. سطحی که ضربه‌های چکش بر این میخ نواخته می‌شود، ضرورت حاکم بر این جهان است که از رهگذر زمان و مکان در آن سریان پیدا می‌کند (Weil 1959, 134-5). محنت شگرد شگفت خداوند و شیوه مبتکرانه اوست برای مواجهه با مخلوقاتی که تخته‌بند محدودیت خویش‌اند. انسانی که مقهور ضرورت بی‌احساس حاکم بر جهان است، همانند پروانه‌ای است زنده که در آلبوم الصاق شده باشد. با وجود همه صعوبت‌ها و دهشت‌هایی که چنین انسانی با آن دست‌به‌گریبان است، هنوز از امکان عشق ورزیدن برخوردار است و مادامی که هوشیاری و رضایت روحانی او به یأس و اغمای روحی بدل نشده، رستگاری او محتمل است (Weil 1959, 135).

سیمون وی عقیده دارد که عشق، نه یک وضعیت روحی، بلکه امتدادی است طولانی که آدمی طی زندگی باید بر آن ره بسپرد. آگاهی از این امر موجب می‌شود انسان با

اولین یورش بی‌محابای رنج و محنت در ورطه یأس و ناامیدی سقوط نکند. در این میان، کسی که در طوفان درهم‌پیچنده محنت‌ها، وجهه قلبش رو به سوی خداوند باشد، ناگاه خود را درست به مرکز جهان ملصق می‌یابد. این مرکز فارغ از زمان و مکان، خودِ خداوند است. در چنین حالتی آدمی با فراروی از ساحت زمان و مکان به ادراک عینی حضور خداوند نائل می‌آید.

بنابراین سیمون وی محنت را مایه ارتباط و اتصال موجودات با خداوند قلمداد می‌کند که به مثابه میخی با گذر از حائلی که روح را از الوهیت مجزا کرده است، امکانی برای لقای خداوند و اتصال همیشگی با او فراهم می‌آورد. «وی» تقاطع صلیب را نمادی از این نقطه تلاقی میان خالق و مخلوق می‌انگارد (Weil 1959, 136).

بنابراین، هنگامی که خداوند این گونه خود را در ماجرای به صلیب کشیده شدن مسیح به دست محنت می‌سپارد، آدمیان نیز با واکنشی عاشقانه می‌توانند به عشق خداوند لبیک گویند. «وی» در طلب این محنت که تا حدودی شبیه موقعیت‌های مرزی مطلوب آگزیستانسیالیست‌ها است، در مناجاتی نامتعارف، ابتلای به محنتی تمام‌عیار را از خداوند درخواست می‌کند:

پدر، به نام مسیح، تفضلی فرما که مثل یک افلیج تمام‌عیار، نتوانم خواستار هیچ گونه حرکت جسمانی یا هیچ گونه تلاشی برای حرکت باشم. مثل کسی که یکسره کور و کر و محروم از همه حواس است، نتوانم هیچ احساسی داشته باشم. نتوانم کوچک‌ترین ارتباطی میان دو اندیشه برقرار کنم، حتی ساده‌ترین ارتباط ... و مرا افلیج، کور، کر، ابله و مطلقاً از کار افتاده ساز (پلنت ۱۳۸۲، ۱۰۰-۱۰۱).

کتاب‌نامه

پلنت، استیون. ۱۳۸۲. سیمون وی. ترجمه فروزان راسخی. تهران: نگاه معاصر.

Weil, Simone. 1959. *Waiting for God*. Capricorn Books.

Weil, Simone. 2002. *Gravity and Grace*. Translated by Emma Crawford and Mario von der Ruhr. Routledge.

Perrin, J. M., and G. Thibon. 2003. *Simone Weil as We Knew Her*. Translated from French by Emma Craufurd. Routledge.

یادداشت‌ها

1. gravity
2. necessity

3. grace

4. Withdrawal of god

5. suffering

۶. مترجمان انگلیسی‌زبان غالباً هنگامی که واژه affliction را در ترجمه malheur فرانسوی به کار می‌برند با یادآوری این نکته که این کلمه معادل دقیقی در زبان انگلیسی ندارد ناخرسندی گریزناپذیر خود را از این معادل‌سازی ابراز می‌کنند.

۷. «وی» بر آن بود که ادراک کامل حقیقت از رهگذر جاده مرگ محقق خواهد شد و از این رو دردمندانه تصریح می‌کرد که «من از حقیقت جدا افتاده‌ام» (Perrin & Thibon 2003, 89).

